

حزب سانترالیست، آری سانترالیسم فرا حزبی، نه

نوشته‌ای از اونوراتو دامین (Onorato Damen)

مقدمه از سازمان کارگران کمونیست بریتانیا^۱

ما در اینجا یک قسمت از کتاب "بوردیگا، نقاط قوت و ضعف یک تجربه، در تاریخ چپ ایتالیا"^۲ را ارائه می‌دهیم که توسط اونوراتو دامین، یکی از معماران اصلی حزب کمونیست انترناسیونالیستی (حکای)^۳ که در سال ۱۹۴۳ تأسیس شد، نوشته شده است. تمام متن، راجع به رخداد انشعابیست که در سال ۱۹۵۱ بوقوع پیوست و با تشکیل "حزب کمونیست انترناسیونال" (حکان)^۴ بوردگیست، که بعضاً به خاطر اسم نشریه اصلی این جریان بنام "پروگراما کمونیستا"، بدان رجوع میشود، به اوج خود رسید. بنابراین در این نوشته ما به آنها تحت عنوان "پروگرامیست‌ها" رجوع میکنیم. نوشتن در باره مطالبی که در گذشته بحث انگیز بوده اند همیشه موضوع دشواریست، از آنجائیکه، موضوعات مسلم فرض شده، برای نسل‌های بعدی خیلی هم روشن نیستند، علی‌الخصوص برای کسانی که در خارج از ایتالیا بوده اند. ما تلاش کرده ایم با ذکر چند مطلب بر این مشکل فائق آئیم.

بوردیگا یک شخصیت شناخته شده‌ایست که نامش با مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست ایتالیا، بعد از انقلاب روسیه همراه بوده است. دامین نیز جزو جناح چپ حزب سوسیالیست ایتالیا بود، اما در آغاز مبارزه برای تشکیل حزب، نقش او به خاطر فعالیت‌های شکست طلبی انقلابی در ارتش، هنگام جنگ جهانی اول، که او را روانه زندان کرده بود، محدود شد. به هر حال، هر دو در کنفرانس لیورنو در سال ۱۹۲۱ که منجر به انشعاب از حزب سوسیالیست ایتالیا و تشکیل حزب کمونیست ایتالیا شد، شرکت داشتند. دامین برای چندمین بار دستگیر و مورد حمله فاشیست‌ها و دولت قرار گرفت. در سال ۱۹۲۱ او برای مدتی، توسط کمیترن به فرانسه اعزام شد تا برای کارگران مهاجر ایتالیایی دست به انتشار روزنامه بزند. در بازگشت در سال ۱۹۲۴ او متوجه شد که بوردیگا (که در سال ۱۹۲۳ دستگیر شده بود) از رهبری حزب توسط کمیترن کنار و گرامشی در فرایند بلشویزه شدن [مطیع کردن همه احزاب کمونیست به مسکو] جایگزین او شده است. دامین با این انحطاط در حزب به مخالفت برخاسته و بوردیگا را به خاطر پذیرش نسبتاً منفعلانه آن، مورد سرزنش قرار داد (بوردیگا از درجه رسمی بر این اساس که، اگر چه جناح چپ در حزب در اکثریت است، اما حزب بخشی از کمیترن بوده و در آن، جناح چپ در اقلیت قرار دارد، استدلال میکرد). دامین به همراه فرنچسکا گراسی، برونو فورتیکباری، لویجی ریوسی و دیگران کمیته توافق^۵ را در سال ۱۹۲۵ برای مبارزه با آنچه کمیترن بر حزب تحمیل میکرد، سازمان دادند. بوردیگا هم پلاتفرم کمیته را امضا کرد، اما کمیترن و رهبری حزب خواستار انحلال آن شدند. دامین توسط دولت فاشیستی دستگیر شد و در جزیره اوستیکا در سال ۱۹۲۶، جائیکه بعداً بوردیگا و گرامشی هم به او ملحق شدند، زندانی شد. هر سه نفر آنها بزودی مدرسه حزبی را راه اندخته و هر کدام در جلسات اقتصاد، سیاست و تاریخ، به تدریس پرداختند.

بوردیگا عاقبت آزاد شد و هر دو، او در سال ۱۹۳۰ و دامین در سال ۱۹۲۹ از حزب کمونیست ایتالیا اخراج شدند. در این مقطع بوردیگا به حرفه خود، مهندسی بازگشت و با رد هر گونه تماس سیاسی به زندگی در ناپلی مشغول شد. دامین به مخالفت با هر دو، هم استالینیست‌ها و هم فاشیست‌ها، که منجر به چندمین بار دستگیری او شد، تا مشمول شدن عفو در سال ۱۹۴۳ (سقوط موسولینی) ادامه داد. آن سال، شمال ایتالیا شاهد موج عظیمی از اعتصابات بود. همچنین در آن سال، استالین بطور رسمی انحلال کمونیست بین الملل را اعلام کرد (برای محکم کردن پیمان با ایالات متحده آمریکا)،

۱ Communist Workers Organisation
۲ Bordiga, validita e limiti d'una esperienza nella storia della sinistra italiana
۳ Internationalist Communist Party PCIInt
۴ International Communist Party
۵ Committee of Agreement – Comitato d'Intesa

اگر چه این واقعه صرفاً فرمالینه بود (کمینترن خیلی سالها پیش از آن، دست از حمایت انقلاب جهانی بر داشته بود)، اما دامن از این فرصت برای راه‌اندازی تشکیل حزب کمونیست انترناسیونالیستی استفاده کرد. با بوردیگا تماس دو باره گرفته شد اما او پیوستن به حزب جدید را، به دلایلی که دامن در زیر به آن می‌پردازد، رد کرد. در حقیقت او از هواداران خود خواست که به حزب کمونیست ایتالیائی^۶ ملحق شوند (توجه داشته باشید نه به حزب کمونیست ایتالیا که خود را بازوی بین‌الملل میدانست). حزب توگلیاتی دیگر حزب کمونیست ملی شده بود که با جنبه‌های مختلف بورژوازی، بر سر دوباره حاکم کردن دموکراسی بعد از جنگ، اتحاد میکرد. دامن به مبارزه با استالینیست‌ها که برای ترور او آماده می‌شدند ادامه داد (در حقیقت دو نفر از اعضای حزب کمونیست انترناسیونالیستی، ماریو اکوویو و فستو آتی، توسط استالینیست‌ها به قتل رسیدند). بوردیگا در این مقطع نظر خود را عوض کرد و از هواداران خود خواست که از حکای حمایت کنند اما خودش تا لحظه انشعاب در سال ۱۹۵۲ به حزب ملحق نشد. در متن زیر، دامن به یک سری از تشتت‌های نظری او، در مورد تهدید فاشیسم و ماهیت دولت شوروی اشاره می‌کند، اما تم اصلی متن، راجع به سازماندهی داخلی حزب می‌باشد. در تزه‌های ارائه شده چپ به کنگره لیون (که منجر به پیروزی نهائی جناح گرامشی - توگلیاتی شد)، استدلال شده بود که نظم و انضباط در داخل حزب، باید به شیوه "سانترالیسم ارگانیک" انجام شود.

" راه حل، در افزایش اقتدار بیهوده سلسله مراتب نیست، امتیاز دادن اولیه فاقد هر دو دلیل، یکی ناتمام بودن تجربه تاریخی روسیه، هر چند هم چشم گیر، و دیگری نحوه نه چندان مطلوب حل اختلافات، حتی در گارد قدیمی، سنگر سنت‌های بلشویکی، میباشد. راه حل در اعمال سیستماتیک اصول رسمی دموکراسی که برای مارکسیسم بجز کارکرد سازمانی، که هر از گاهی مناسب مینماید و کارکرد دیگری ندارد، نیز نمیشد. احزاب کمونیست باید به سانترالیسم ارگانیکی دست یابند که در عین حداکثر مشورت ممکن با بدنه، هر نوع گروهبندی متمایز از خود را فوراً حذف کنند. بگفته لنین این از طریق پیچیدن نسخه های رسمی و مکانیکی از سلسله مراتب، قابل حصول نیست مگر از طریق سیاست‌های درست انقلابی."

بوردیگا به این فرمول (و به تعداد زیاد دیگری از فرمول های کمینترن) در مجادله هائیکه باعث انشعاب در حکا شد رجوع کرد. بهرحال، دامن استدلال میکرد که "سانترالیسم ارگانیک" بنا به تعریف بوردیگا، نسخه ائی برای دیکتاتوری درون حزبیست. در حقیقت، بوردیگا مفهوم تزه‌های لیون را حتی به یک مرحله بالاتر ارتقا داد (که فراخون برای رای گیری و " دموکراسی رسمی"، زمانیکه ضرورت داشت، داده میشد) حالا بوردیگا استدلال میکرد که حزب

" هدف تماس مجدد و همیشگی هر چه وسیعتر با توده‌های استثمار شده را دنبال میکند و از ساختار خود، یکی از اشتباهات اولیه بین الملل مسکو، یعنی **سانترالیسم دموکراتیک و هر نوع مکانیسم رای گیری را حذف می‌کند و تمامی اعضا نیز، هر نوع امتیاز دهی به رگه‌های دمکراتیک، پاسیفیسم، خود مختاری، آزادی مدارانه^۷، را از ایدئولوژی خود، پاک می‌کنند.**" (تاکیدها از ماست)

دامن جنبه ارگانیک سانترالیسم را تماماً رد نمیکند، اما مجدداً تصریح می‌کند که اگر چه سانترالیسم دمکراتیک بی عیب نیست اما تنها راه سالمی است که رابطه اعضا حزب جهانی پرولتاریا و رهبری انتخابی آن، " بین آزادی و اتوریته" را میتواند حفظ کند. به عبارت دیگر، در بعضی مواقع، حل مسائل از طریق رای گیری، اجتناب ناپذیر می‌باشد. او همچنین استدلال می‌کند که برای ادامه مبارزه انقلابی اعضا، وجود این مکانیسم، ضرورت اساسی دارد. حمایت او از سانترالیسم دمکراتیک ربطی به استالینیسم ندارد که با استفاده کامل از سانترالیسمی که بوئی از دمکراتیک بودن را نبرده، خود را پشت آن پنهان می‌کند. او باز هم استدلال می‌کند که تحقیر دموکراسی درون حزبی بوردیگا، نه تنها نزدیکی به استالینیسم بود بلکه پیامدهای جدی، برای هواداران بوردیگا، پس از انشعاب ۱۹۵۲ را دنبال داشت. این جریان دچار

۶ حزب کمونیست ایتالیائی تحت رهبری توگلیاتی بعنوان حزب تمام عیار استالینیستی بعد از جنگ تشکیل شد. نام قدیمی حزب کمونیست ایتالیا، به نشانه پایان وانمود به انترناسیونالیست بودن، کنار گذاشته شد.
Libertarian V

چندین انشعاب شد (که بخشها، همانطور که دامن اشاره می‌کند بخاطر حفظ سانترالیسم ارگانیک بود)، هر بخش از منشعبین خود را نماینده واقعی پیشروان پرولتاریا خواندند. یکی از مریدان سابق بوردیگا، ژاک کامت که در سال ۱۹۶۶، از او به خاطر تشکیل گروه "نامتغیر"^۸ جدا شده بود، با رد سانترالیسم دموکراتیک (که به غلط آنرا مترادف با دموکراسی بورژوازی می‌گرفت) عواقب ناهنجاری را از عملکرد "سانترالیسم ارگانیک" بجا گذاشت.

"کمیته مرکزی حزب و یا هر نوع گروهی، همان نقش دولت را بازی میکند. سانترالیسم دموکراتیک صرفاً توانست که ادای فرم خصلت سلطه رسمی پارلمان را در آورد و سانترالیسم ارگانیک صرفاً به گونه‌ای منفی، با نفی دموکراسی و شکل آن (تسلیم اقلیت به اکثریت، رای گیری، کنگره و غیره ..) در حقیقت، به شکل مدرن، با گرفتن جذبه و شهرت سازمانی (همانند فاشیسم) خود را در مخمصه و تله قرار میدهد. بدین گونه بود که حکا به یک جریان گانگستری تبدیل شد. سپتامبر 1966 از libcom.org "

"نامتغیر" تنها جریانی نبود که از "پروگراما کمونیستا" جدا شد، تعداد زیاد دیگری، بعد از مرگ بوردیگا از آن جدا شدند. احزاب کمونیست انترناسیونال جدیدی، یکی پس از دیگری تشکیل شدند که معمولاً از طریق نشریه شان شناخته میشوند (از آنجائیکه همگی همان عنوان را می‌گزینند و معتقدند که تنها حزب حقیقی آنانند). اِل پارتیتو کمونیست بعنوان مثال در سال ۱۹۷۴ و اِل کمونیستا در سال ۱۹۸۲، بعد از انفجار عظیم داخلی جریان بوردیگست، گروه‌های حتی کوچکتر را که ردای حزب ایده آل را بر تن کرده بودند، در سال‌های آتی تولید کرد. دامن در این متن خاطر نشان می‌کند که تمام این انشعابات حاصل سرکوب بحث‌های داخلی تحت عنوان به اصطلاح سانترالیسم ارگانیک صورت می‌گیرد.

حزب سانترالیست، آری سانترالیسم فرا حزبی، نه

ما در درجه اول به موضوع سانترالیسم که " پروگرامیست ها" هرگز نتوانسته اند آنرا به صورت "ارگانیک" تعریف کنند، می‌پردازیم. از آنجائیکه این تعریف به تفسیر تاریخی پیوند خورده، بنا براین این تعریف نمیتواند صرفاً به شکل رسمی، مکتبی و انتزاعی انجام گیرد.

گیج سرانِ " کمونیست های چپ" این چنین استدلال میکنند که، در بین الملل لنین، احزاب کمونیست خالص وجود نداشتند، بنابراین، استفاده از مکانیسم‌های دموکراتیک بشکل نا علاجی به مسا ئل آن دوره پیوند خورده است. بنابراین، روشن است که یک بین المللی، نه مثل بین الملل سوم که "احزاب کمونیست خالص" را در خود جای داده، باید مکانیسم دیگری بجز مکانیسم سانترالیسم دموکراتیک را، که با مرگ لنین از حرکت ایستاد، شناسائی کند. مسائلی که بعد از آن اتفاق افتاد، از آنجائیکه به طبقه کارگر و اهداف انقلاب مربوط نیست، در تحلیل نهائی آنها جایی ندارد.

اما فرضِ وجود سازمان خالص، همانطوریکه " پروگرامیست ها" می‌پندارند، بین المللی با "احزاب کمونیستی خالص" بر خلاف آنچه لنین از "احزاب ناخالص" ساخت، بازی با پارادوکس متافیزیک میباشد. بجای فرموله کردن مشکلات یکسری از حوادث تاریخی از درجه ماتریالیسم دیالکتیک، آنها بر آورد رسمی و مکانیکی را می‌پذیرند که در میان مه ایده آلیسمِ منسوخ، گم میشود.

ما به این رفقا با اطمینان میتوانیم بگوییم که، بین المللی با احزاب خالص کمونیستی شکل نخواهد گرفت، بر عکس، فقط بین المللی خواهد بود که خوب و بد، تناقضات و مزخرفات جامعه طبقاتی یعنی منافع مختلف و شرایط متفاوت اجتماعی و فرهنگی و ... غیره را در خود انعکاس خواهد داد.

فرض وجود احزاب کمونیست خالص و به همان اندازه سازمان جهانی خالص، حتی بصورت آرمانی، نتیجه یک تحقیق جدی

مارکسیستی نیست، بطور عجیبی، شبیه عرفانیست که در بیست سال دوره فاشیسم، در اوج بود.

بین الملل لنین، قطعاً بخاطر ناپختگی دوره تاریخی که با اضمحلال انترناسیونال دوم و بحرانی که جهان سرمایه داری را بر هم ریخته بود، نقطه ضعف‌های خود را داشت. هر سازمانی پرولتاریائی، هر چند هم به شکل پیشرفته تر، مشخصات دوره تاریخی شکل گرفته در آنرا، به میزان نسبی معکوس باز تولید می‌کند. مطمئناً جنبه‌های منفی بین الملل سوم، باز در سازمان‌های بین المللی آینده خود را به شکل‌های متفاوتی نشان خواهند داد، همانطوریکه بکرات بخاطر شرایط عینی، عمل کرد گروه‌های کمونیست چپ که ادعای کمک به باز سازی حزب پرولتاریا را میکنند، ثابت کرده است. در بین این گروه‌ها، یک گروه از همه بیشتر از عدم تحمل و بحران رنج میبرد، "کمونیست پروگرام" بوردگیست که پویائی سانترالیسم دموکراتیک در آن عمیق تر کار می‌کند و تناقضات داخلی سازمان را بصورت چرخه‌های انفجاری نشان میدهد. امروز آنها بخاطر راحتی پلمیک، بین الملل سوم را بخاطر داشتن احزاب ناخالص کنار می‌گذارند، اما بوردیگا بین الملل سوم لنین را که در تناقض با مواضع فعلیست، این چنین قضاوت کرد:

" پس از اعاده تئوری پرولتاریائی، عملکردهای بین الملل سوم، تفرقه آئی را که توسط اپورتونیست‌های همه کشورها بوجود آمده بود، با بیرون گذاشتن رفرمیست‌ها، سوسیال دمکرات‌ها، و جریان‌های بینابینی از جمله پیشروان جهانی، از بین برد. این تجدید ساختار که در تمامی احزاب قدیم بوقوع پیوست، پایه احزاب انقلابی جدید پرولتاریائیست، یعنی لنین با دستهای آهنین مشکل آشفته فکری و ضعف‌ها را بر طرف کرد. "

قدرت واقعی این بوردیگیست‌ها در ناهماهنگی نظراتشان نهفته است !

چگونه این گروه با ساختار اشرافی و نخبگانیش، با مارکسیسم فیلتر و تقطیر شده اش که در اتاق‌های بسته بجای طوفان مبارزه طبقاتی توسعه پیدا کرده است، میتواند تأیید دقیق بودن آنچه ما میگوئیم باشد؟ اگر چنین است، آیا ما میتوانیم جدل بین دو نگرش از سانترالیسم دموکراتیک را، با صداقت لنینی به پیش ببریم؟

در مرحله سلطه امپریالیستی و انقلاب پرولتری، هیچ تشکیلات حزب انقلابی، بدون اتکا به ساختار شدیداً متمرکز شده، نمیتواند وجود داشته باشد. شاید این ویژه گیست که آنرا به طرز چشمگیری از احزاب پارلمانی متمایز می‌سازد، بنابراین اگر تمرکز، نیاز ضروری از وجود تخصصات طبقاتیست، صفات "دمکراتیک" و "ارگانیک" شرایط ذهنی را برای تمایز پلمیک، تعریف می‌کنند که هرگز بر جوهر تمرکز تأثیر گذار نیست. چه کسی میتواند به یقین مطلق بداند که بدنه‌های تنیده در این تمرکز تا چه اندازه از ابزار دمکراسی (مشارکت فعال و کنترل پایه‌های سازمانی) استفاده کرده‌اند و تا چه حد مراکز قدرت، بر روی رژیم اتوریته دار، در شکل فیزیکی یک رهبر و از این طریق بر کمیته مرکزی، تکیه داده اند؟

برای بوردیگیست‌های " پروگرامیست " طرح مشکل، زائیده و عملکرد ضد انقلابی استالینیسم می‌باشد. بدین دلیل است که چگونه آنها تلاش کرده اند که تئوری‌های شگفت آور خود را تحت عنوان " سانترالیسم ارگانیک" روشن سازند ما در بالا آنها را با همان لغاتیکه فرموله شده اند، باز نویسی کرده ایم.

ما باید یکبار باری همیشه ارتباط بین مرکز و پایه را، بطوریکه ساختار حزبی بتواند طبق موازین لنینی عمل کند، روشن سازیم. رابطه دیالکتیکی، بین مرکز و اعضاء حزب وجود دارد. واضح است که بر اساس این رابطه، در متن تئوری و پلاتفرمی که قبلاً مورد موافقت قرار گرفته، رهبری حزب، تاکتیک‌های عمل خود را توسعه میدهد. لنین هرگز چه در تئوری و چه در عملکردهای سیاسی، از چیزی به غیر از آنچه سازمان می‌توانست انجام دهد، دفاع نکرد. ما چگونه میتوانیم فرمول‌های سازمانی کمیته مرکزی و یا رهبری را که در چهارچوب وظایفشان به شکل " مجموعه ای" از حرکت‌های از قبل برنامه ریزی شده برای آینده نه چندان قابل پیش بینی، که فقط به خودشان متکی اند را، درک کنیم، زمانیکه " به اصطلاح اعضاء

بتوانند دستورات رهبری را بطور مفید انجام دهند؟ "

این به سادگی یعنی همان سیاست کمیته مرکزی تحت نظارت استالین، زمانیکه همه عناصر کارگری از دیکتاتوری پرولتاریا حذف شده بودند. این به معنی گسست عمیق و جبران ناپذیر میان اعضای حزب و مرکزیت هدایت کننده و غلتیدن به بازسازی سرمایه داری. این همچنین بدین معنی است که کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و استالین خود را به پیشبرد "مجموعه ای" از حرکت‌های قابل اجرا که قبلاً برنامه ریزی شده بودند که هم دقیق و هم واقع بینانه صورت گرفت، گره زده بودند، که همه ما، آنها میدانیم. چیزی که ما آنها محکوم می‌کنیم پیامدهای فاجعه باریست که در یک حزب انقلابی وقتیکه ارگان مرکزی به عنوان یک بدنه در خارج از چار چوب و کنترل اعضای سازمانی عمل می‌کند، میباشد.

اما نزدیکتر به تجربه خودمان ، ما باید دقیقاً، آنهایکه تمایز خنده داری بین اعضا سیاسی که صرفاً کارهای محول شده از طرف مرکزیت را انجام میدهند و مرکزیتی که قدرت پیشبینی و غیب گوئی دارد را، فرض میگیرند و یا اجازه میدهند که فرض گرفته شود، تقبیح کنیم. اینجا ما در حال برخورد با رفقای هستیم که از لحاظ آماده سازی و مبارزاتی بسیار ماهرند که حزب، لابد باید احترام و اعتماد بنفس آنها را در خود جای دهد.

آیا رهبری حکا از طریق اعلام بوردیگا به کمینترن، شاید بخاطر مقید نبودن به گزینه های احتمالی، به قدرت رسیدن فاشیسم را، درست زمانیکه در رم در حال رژه رفتن بود ، انکار نکرد ؟ و آیا چنین اشتباه آشکاری در نگرش و نه در " مکاتبه با نتیجه کمتر قابل پیشبینی " حزب را در خطر گزینش تاکتیک تهاجمی صرفاً به خاطر تهاجمی بودن، قرار نداد ؟

و چه کسی تحلیل "علمی" از اقتصاد روسیه را آماده کرد که انقلاب اکتبر را پس از گرفتن جشن سوسیالیستی آن، به مثابه انقلاب ضد فئودالی ارزیابی کرد ؟ آیا بوردیگا " انقلاب در روسیه توسط خود کارگران و برای خود کارگران انجام خواهد یافت " و افزون بر آن " قدرت شوراها پیروز شد، پیش بینی دیکتاتوری پرولتاریا توسط مارکس ورود شگرف خود را به مرحله تاریخ انجام داد " را در کتاب لنین در راه انقلاب،^۹ تأیید نکرده بود؟

چگونه ما میتوانیم به داوری برجسته ترین نماینده حزب و کمونیسم چپ بنشینیم ؟ کسی که "مبارز" حزب کمونیست انترناسیونالیستی شدن را هنگام تشکیل آن، رد کرد چرا که مبارزه مستقیم با حزب ملی کمونیست ایتالیا را تحت بهانه بودن کارگران در حزب توگلیاتی، اشتباه میدانست، و بعد زمانیکه انشعاب ما صورت گرفت موافقت کرد که وارد حزب انترناسیونالیستی شود و تعداد اندکی که با او ماندند صرفاً به مریدانی تبدیل شدند که طوطی ور به تکرار حرف های او، بدون آنکه آنها هضم کرده باشند، ادامه دادند.

او چه سهمی در بسط تحلیل اقتصادی از ماهیت جنگ جهانی دوم و نقش روسیه بمثابه بازیگر اصلی در آن داشت، وقتیکه او تعریف سرمایه داری دولتی ما را رد کرد که شکل جعلی " دولت صنعتی" از روسیه را گمانه زنی کند ؟

سوال ها میتوانند ادامه پیدا کنند ، اما ما به اندازه کافی در مورد بی اساس و خطرناک بودن ادعای او در مورد مختص کردن خود به کمیته مرکزی و این و یا آن شخص ، هرچند مورد اعتماد و با مهارت پیشگویی ، وظایف خودسرانه بسط تئوری ما و عملکرد رهبری بیرون و از بالای حزب در کلیت آن ، سخن گفته ایم.

لنین در شخصی ترین و قاطع ترین خویش، که منظور لنین "تر های آوریل" باشد، عزم راسخی داشت که در خارج از چهار چوب رسمی سازمان کمیته مرکزی حزب بلشویک که مواضع سازشکارانه و نادرست داشت، " بسوی ملوانان برود". لنین در اینجا بشکل ارگانیک و یا حتی سانترالیسم دموکراتیک عمل نکرد، اما بعنوان ستون اصلی انقلاب در حال رخ، تنها

کسی بود که مطالبات طبقه کارگر را فهمید و تأیید کرد. این بخاطر آن بود که پای او سفت و محکم در حوزه طبقه کارگر و برای طبقه کارگر قرار داشت، چرا که او فکر و ذکرش در زمینه طبقه کارگر و برای طبقه کارگر بود، حس پر جنب و جوش او از تاریخ به ما می‌آموزد که انقلاب عاشق عمل و متنفر از بزدلانیست که یک روز دیر به آن میرسند.

برای مشکل ارتباط دائمی و دیالکتیکی بین اعضاء و رهبری حزب، در ضرورت ادغام آزادی و اتوریته، راه حلی وجود دارد که شاید معترضین حرفه ای، زیاده از حد به آن پرداخته اند.

هر حزب انقلابی، اگر صرفاً در انتزاع بسر نمیبرد، باید مشکلات مبارزه طبقاتی را، در اوضاع و احوال تاریخی که خشونت و اتوریته های به چالش نگرفته شده، تسلط دارند، مورد خطاب قرار دهد. برای اینکه بطور فزاینده ای به وسیله زنده ائی برای مبارزه و پیکار تبدیل شود، تنها از طریق وحدت آهنگین میتواند خود را سازمان دهد. بنابراین، صفوف آن برای مقابله با رخنه ضد انقلاب باید کاملاً بسته باشد. یک حزب انقلابی میمون وار از احزاب بورژوائی تقلید نمیکند اما از انطباق ساختار سازمانی خود با ضرورت نیازهای عینی مبارزه انقلابی، تبعیت میکند.

اصول اصلی تاکتیک حزب انقلابی در حین عمل، باید ویژگی های محیط عمل خود، یعنی آمادگی اعضا برای انجام وظایفشان را، در نظر بگیرد. ما اعتقاد نداریم که داشتن اختلاف نظر در باره مرکزیت ضرورتی داشته باشد. همه اینها وقتی ما با استفاده از الفاظ "دموکراتیک" و "ارگانیک" بحث میکنیم شروع میشوند. استفاده و یا بدتر، سوء استفاده از ترمینولوژی "ارگانیک" می تواند به شکل گیری اتوریته منحط ختم شود که ارتباط دیالکتیکی بین اعضا و رهبری را از بین میبرد. تجربه لنین کماکان معتبر است؛ حیاتیست که بتوانیم هر دو وجه ظاهراً متضاد "ارگانیک" و "دموکراتیک" سانترالیزم را در یک نگرش به آینده، به هم پیوند دهیم.